

دگرذیسی سیاره‌ای شهر و اضمحلال آن^۱

آنری لوفور

برگردان: امیر طهرانی

چندین دهه پیش به شهر [اوربان] (که اوج شیوه‌های تولیدی و تجربه‌های تاریخی تلقی می‌شد) چونان حامل ارزش‌های نو و تمدنی دیگر نگریده می‌شد. با محو شدن آخرین توهمات مدرنیته، چنین امیدهایی به شهر نیز رو به نابودی‌اند. امروز دیگر غیرممکن است بتوان با آن شور غنائی و سرمستی مدرنیستی آپولینر دست به قلم برد و نوشت:

شراب می‌نوشد شب‌های پاریس

و شراره می‌زند از برق

شعله‌ی سبز، در امتداد فقراتش زبانه می‌کشد

با تراموایی که بالا و پایین می‌روند

دنگ دوونگ، دنگ دوونگ^۲

دیر یا زود نقد شهر مدرن همان نقد زندگی روزمره در جهان معاصر خواهد شد. و اما اگر چنین شود بلافاصله چندین تناقض پیش می‌آید. اولین تناقض این است که هرچه دامنه‌ی شهر^۳ [مدرن] گسترش می‌یابد روابط اجتماعی [جاری در] آن رو به زوال می‌روند. از اواخر قرن ۱۹، شهرها در پیشرفته‌ترین کشورها رشد عجیبی کرده‌اند و امیدهای فراوانی برانگیخته‌اند. اما در واقعیت، زندگی شهری نتوانسته است روابط اجتماعی‌ای خلق کند که تماماً جدید باشند.

همه‌چیز [در واقع] به گونه‌ای رقم خورد که گویی پیشرفت شهرهای قدیمی و استقرار شهرهای جدید در خدمت حفاظت و مراقبت از مناسبات وابستگی، سلطه، طرد و استثمار قرار گرفت. خلاصه، چارچوب روزمره‌گی قدری دستکاری شد اما محتوای آن تحولی نیافت. اما از سویی بنابرگسترش صور شهری و از سوی دیگر نابودی صور سنتی نیروی کار مولد، می‌توان ادعا کرد که شرایط زندگی ساکنین شهر^۴ [citadins] حتی بدتر هم شد. این‌ها پیامدهایی در هم تنیده‌اند. پیدایش تکنولوژی‌های جدید هم‌زمان به شیوه‌های جدیدی برای سازماندهی تولید و هم‌چنین سازماندهی فضای شهری انجامید. تأثیر این شیوه‌های جدید سازماندهی تولید و فضای شهری بر یکدیگر برای هر دو بیش‌تر مضر بوده است تا مفید.

پیش‌ترها مراکز شهرها فعال و مولد بودند، و بنابراین به کارگران^۵ [Populair] تعلق داشتند. در آن دوران، همچنین، کارکرد شهر [cite] اساساً متکی به مرکزش بود. این شکل از شهر از اواخر قرن ۱۹ رو به ناپدید شدن گذاشت و کل جمعیت فعال و مولد را به

^۱ این مقاله بازنشر از سایت پروپلماتیکا و ترجمه‌ای است از:

Henri Lefebvre, "Dissolving city, planetary metamorphosis." In Brenner, N. Ed. Implosions /Explosions: Towards a Study of Planetary Urbanization. 2013. Jovis, Berlin. pp. 566-571.

^۲ Guillaume Apollinaire, "The Song of the Poorly Loved", *Alcools*, translated by Anne Hyde Greet (University of California Press, Berkeley, CA, 1965, page 37).

^۳City

^۴city dwellers

^۵workers

حاشیه‌های شهرها¹ [banlieues] راند و در نهایت حتی در جایی دورتر مستقرشان کرد. گرچه می‌توان طبقه‌ی حاکم را مقصر این امر دانست، اما این کار تنها استفاده‌ای ماهرانه از روند شهری و مقتضیات مناسبات تولید بود. آیا امکان حفظ کارخانه‌ها و صنایع آلاینده در مناطق مرکزی شهر وجود داشت؟

با این حال، فایده‌ی سیاسی [این موضوع] برای طبقه‌ی حاکم روشن است: اعیانی‌سازی² [embourgeoisement] مراکز شهری، [یعنی] جایگزینی مرکزیت مولد قدیم با مرکزی برای تصمیم‌گیری و [ارائه‌ی] خدمات. مرکز شهر نه تنها تبدیل به مکانی برای مصرف شد، بلکه [خودش نیز] به ابژه‌ای برای مصرف بدل شد و ارزش‌گذاری‌اش نیز با همین معیار انجام گرفت. نیروهای مولد که پیش‌تر به حاشیه‌های شهر فرستاده شده بودند - یا به معنای دقیق‌تر اخراج شده بودند- اکنون در مقام توریست به همان مراکز بازمی‌گشتند که از آنها سلب مالکیت و غضب شده بود. جمعیت‌های حاشیه‌ای امروزه مراکز شهری را به‌مثابه مکان‌هایی برای تفریح و [پُرکردن] زمان‌های خالی و بدون برنامه بازپس می‌گیرند. از این جهت پدیده‌ی شهری به‌شدت دست‌خوش دگرگونی شده است. به معنای دقیق‌تر، مرکز تاریخی شهر از بین رفته است. تمام آنچه باقی مانده از سویی مراکز قدرت و تصمیم‌گیری‌اند و از سوی دیگر فضاهایی ساختگی و قلابی. البته درست است که شهر هم‌چنان تداوم یافته، اما این تداوم تنها در شکل موزه‌ای و نمایشی بوده است. بنابراین، امر شهری، که به‌منزله‌ی کرداری اجتماعی³ درک و زیست می‌شود، در مسیر زوال و حتی ناپدید شدن قرار گرفته است.

تمامی این‌ها به‌نحوی خاص مناسبات اجتماعی را دیالکتیکی می‌کند و دومین تناقض را فاش می‌سازد: مراکز و حاشیه‌ها در عین حال که متضمن یک‌دیگرند، ضد یکدیگر نیز هستند. این پدیده که دارای ریشه‌های عمیق و تاریخی‌ای شرم‌آور است اکنون چنان شدتی گرفته است که کل کره‌ی خاکی را فراگرفته - همان‌گونه که برای مثال در رابطه‌ی شمال-جنوب هم دیده می‌شود. بنابراین پرسشی مهم مطرح می‌شود که از پرسش شهر فراتر می‌رود: آیا فرم‌های جدیدی در کل جهان در حال پدیدار شدن و تحمیل خودشان بر شهرند؟ یا برعکس، با الگوی شهری مواجه‌ایم که به‌آرامی در حال گسترش به مقیاسی جهانی است؟ فرضیه‌ی سوم این است که ما اکنون در دوره‌ی گذار از تحولات قرار داریم که در آن امر شهری و امر جهانی به هم رسیده‌اند و نه تنها بر یکدیگر اثر می‌گذارند، بلکه متقابلاً در [عملکرد] یکدیگر نیز اختلال ایجاد می‌کنند.

اجازه دهید این ارزیابی را جلوتر ببریم. در سال‌های پایانی قرن نوزدهم، بحث درباره‌ی شهر به دانش علمی وارد شد. جامعه‌شناسی شهری رسماً در آلمان و به‌ویژه از جانب ماکس وبر در شمایل رشته‌ای علمی معرفی شد. اما این علم شهر به وعده‌هایش پایبند نماند. جامعه‌شناسی شهری چیزی را به‌وجود آورد که ما امروز «اوربانیسم» [=شهرسازی/برنامه‌ریزی شهری / l'urbanisme] می‌خوانیم؛ حوزه‌ای مشتمل بر دستورات عمل‌های بی‌نهایت سفت و سخت برای طرح‌های معماری و اطلاعاتی به‌غایت مبهم برای صاحب‌منصبان و بوروکرات‌ها. با وجود برخی تلاش‌های ارزشمند، اوربانیسم [=شهرسازی] به مقام تئوری‌ای [pensee] درباره‌ی شهر نرسیده است. از آن بدتر اما این است که [=شهرسازی] تا آن‌جا پیش رفته که تبدیل به نوعی کتاب مقدس در دستان تکنوکرات‌ها شده است.

چرا و چگونه شد که این همه تحقیقات و ارزیابی‌ها برای تولید شهری زنده و قابل زندگی ناکام ماندند؟ می‌توان تقصیر را به گردن سرمایه‌داری و منفعت‌طلبی و کنترل اجتماعی انداخت. اما این جواب، به‌ویژه از وقتی متوجه شدیم دنیای سوسیالیسم [نیز] با همان مشکلات و ناکامی‌ها روبه‌رو شده است دیگر رضایت‌بخش به‌نظر نمی‌رسد. بنابراین آیا زمان آن نیست که از شیوه‌ی تفکر

¹suburbs

²gentrification

³social practice

غربی مؤاخذه و بازجویی کنیم؟ پس از قرن‌های متمادی شیوهی تفکرمان هم‌چنان به ریشه‌های زمینی‌اش¹ [Terriennes] وابسته است. این شیوه هنوز کاملاً شهری² [citadine] نشده است و تنها توانسته به درک ابزاری خیلی محدودی از امر شهری [L'urbain] برسد. تفکر یونانیان باستان هم بر همین اساس بنا شده بود و این [شیوهی] درک از همان زمان دست بالا را یافته است. برای آنان شهر ابزار سازماندهی سیاسی و نظامی بود. در قرون وسطا شهر تبدیل به محیطی دینی شد و پس از آن با ورود بورژوازی صنعتی به صحنه به ابزاری برای بازتولید نیروی کار بدل شد. تا این زمان تنها شاعران بودند که شهر را به‌مثابه مکانی برای سکونت [demeure] انسان‌ها می‌فهمیدند. در همین جاست که می‌توان واقعیتی شگفت‌آور را توضیح داد: دنیای سوسیالیسم خیلی آرام و دیر به عظمت و وسعت پرسش‌های شهری و ماهیت تعیین‌کننده‌ی آن‌ها برای ساختن جامعه‌ای جدید پی برد. این [موضوع] بر تناقض سوم دلالت دارد.

باری، خطرانی جدی شهر را در معنای کلی و هر شهری را به طور خاص تهدید می‌کند. این خطرات روز به روز حادثتر می‌شوند. شهرها برپایه‌ی وابستگی دوگانه به تکنوکراسی و بوروکراسی، در یک کلام بر پایه‌ی نهادها شکل گرفته‌اند. در واقع، امر نهادی که زندگی شهری را متصلب می‌کند، دشمن حیات شهری [la vie urbaine] است. در شهرک‌های³ جدید نشانه‌های تکنوکراسی کاملاً مشهود است؛ لکه‌هایی محو‌نشده‌ی که بر ناتوانی تمامی تلاش‌هایی دلالت دارد که می‌کوشند امر شهری را هرچه بیشتر برانگیزند. حال چه با نوآوری‌های معماری و [تکیه به] اطلاعات و ابتکارات فرهنگی چه به‌واسطه‌ی زندگی جمعی⁴. همه می‌دانند شهرداری‌ها چارچوبی دولتی [le modele etatique] دارند- آن‌ها [در واقع] در مقیاسی کوچک همان آداب مدیریت و سلطه‌ای را بازتولید می‌کنند که همبسته با سلسله‌مراتب بوروکراتیک دولت است. ساکنین شهر⁵ [citadins] حقوق رسمی‌شان را به‌منزله‌ی شهروند⁶ [citoyen] به همراه فرصت‌هایی که برای بهره‌مندی از آن حقوق داشتند رو به کاهش می‌بینند. همواره درباره‌ی تصمیمات و قدرت تصمیم‌گیری زیاد حزّافی می‌شود، اما در واقعیت قدرت این امور در دست صاحب‌منصبان باقی می‌ماند. در مقیاس شهرداری‌ها هم از این دست حرف‌ها درباره‌ی [قدرت] اطلاعات و تکنولوژی‌های اطلاعاتی زیاد زده می‌شود.

اما [حتی] اگر تکنولوژی‌هایی نظیر کامپیوترها و شبکه‌های ارتباطی حق جدیدی را برای مصرف اطلاعات مهیا کنند، همچنان حق تولید آن اطلاعات تفویض نشده است. حداکثر چیزی که در این خصوص عاید شده است ارتباطات موسوم به «تعاملی» است که آن‌هم جز بازی بچگانه‌ای نیست که بیشتر به ادای برقراری ارتباط می‌ماند. مصرف‌کننده‌ی اطلاعات هیچ اطلاعاتی تولید نکرده و [بنابراین] شهروند از تولیدکننده جدا شده است. با این وصف، اگر هم چیزی در محیط اجتماعی شهری تغییر کرده [فقط] فرم‌های ارتباطی است نه محتوای ارتباطات.

خطر دیگر سیاره‌ای شدن امر شهری⁷ است. مناسبات شهری، در هزاره‌ی سوم اگر چیزی جلوی حرکت آن را نگیرد، کل فضا را در بر خواهد گرفت. این فراگیر شدن در مقیاس جهانی این خطر را خواهد داشت که فضا همگن شود و گوناگونی‌ها از میان بروند. اما همگن شدن با خود تکه‌تکه شدن را به همراه خواهد داشت. فضا به قواره‌هایی قابل خرید و فروش تقسیم می‌شود و قیمت آن‌ها مبتنی بر ساختاری سلسله‌مراتبی خواهد بود. بنابراین دقیقاً در همان زمانی که فضا همگن می‌شود، فضای اجتماعی بین فضاهای کار، تفریح، تولید مادی و انواع خدمات تکه‌تکه خواهد شد. در طول این فرآیند تفکیک، تناقض دیگری ظاهر می‌شود: سلسله‌مراتب

¹earthbound

²urbane

³Town

⁴Associational life

⁵City dwellers

⁶citizen

⁷Planetarization of the urban

طبقات اجتماعی هم‌زمان با حک شدن آن طبقات در فضا شکل می‌گیرند - این روند، گرچه عموماً رو به کاهش اعلام می‌شود، در حال رشد است. به زودی این تنها جزیره‌های تولیدات کشاورزی و بیابان‌های سیمانی خواهند بود که بر سطح زمین باقی می‌مانند. به این ترتیب، [می‌رسیم] به اهمیت مسائل زیست‌محیطی: به درستی می‌توان ادعان داشت که محیط زندگی و کیفیت محیط زیست [پیرامون‌مان] در وضعیتی اضطراری است و [این نکته] از لحاظ سیاسی اهمیتی محوری دارد. تاجاییکه موافق چنین تحلیلی باشید، چشم‌انداز کنش‌تان به شدت دگرگون خواهد شد. باید برخی از فرم‌های شناخته‌شده‌ای که کنار گذاشته شده‌اند در اولویت اول قرار گیرند - زندگی گروهی یا دمکراسی خودگردان^۱ [autogestion] از جمله‌ی آن‌هاست. این فرم‌ها وقتی به امر شهری مرتبط شوند معانی جدیدی به خود می‌گیرند. بنابراین پرسش این است که بفهمیم آیا کنش سیاسی و اجتماعی می‌تواند در نسبت با مسائلی مشخص، حتی اگر این مسائل انضمامی باشند، چنان فرموله و مجدداً صورتبندی شود که کل ابعاد زندگی روزمره را شامل شود.

در نگاه اول، روزمره‌گی^۲ [امری] بسیار ساده به نظر می‌رسد. روزمره‌گی قویاً متأثر از امر تکرارشونده است. تحلیلگر روزمرگی به سرعت وجوه چندگانه^۳ و پیچیده آن را کشف می‌کند؛ از جمله این وجوه عبارت‌اند از فیزیولوژیک، زیست‌شناختی، روانی، اخلاقی، اجتماعی، زیبایی‌شناختی، سکسوال و غیره. هیچ‌یک از این وجوه یک‌بار برای همیشه ثابت و متعین نشده‌اند و از آنجایی که زندگی روزمره پرتراکم‌ترین مَقَر [le lieu le plus traverse] تناقض‌های کردار اجتماعی است، هرکدام از وجوه پیش‌گفته‌ی آن ممکن است موضوع خواست‌های^۴ گوناگونی باشند. این تناقض‌ها بر هم افزوده می‌شوند و خود را نشان می‌دهند. بازی و جدیت، مصرف و مبادله، امر کالایی و امر عمومی، امر محلی و امر جهانی از جمله‌ی این تناقض‌هایند. به ویژه در شهر، بازی و جدیت در عین ضدیت درهم تنیده‌اند؛ سکونت، راه رفتن در خیابان، ارتباط برقرار کردن و حرف‌زدن جمله‌ی هم جدی‌اند، هم سرگرمی.

شهروند [Citoyen] و ساکن شهر [citadin] از یکدیگر جدا شده‌اند. [پیش‌تر] شهروند بودن به این معنا بود که [شخص] مدتی طولانی در یک قلمرو بوده است. اما در شهر مدرن ساکن شهر مدام در حال جابجایی است - پیوسته می‌گردد و دوباره ساکن می‌شود، تا در نهایت به کلی از قید مکان رها شود یا [دست‌کم] به دنبال این است. افزون بر این، در شهر بزرگ مدرن مناسبات اجتماعی در حال فراموشی شدن‌اند. این اتفاق نه تنها به جهت فرآیندهای مهاجرت رخ داده است بلکه به ویژه دلیل‌اش چندگانگی تکنولوژی‌های ارتباطی و فراگیر شدن دانش در کل جهان^۵ [monadialisation] است. با توجه به چنین جریان‌اتی آیا واجب نیست که چارچوب مفهومی شهروندی [la citoyennete] را از نو فرموله کنیم؟ بایستی میان شهروند و ساکن شهر پیوندی برقرار شود، بی‌آن‌که با هم خلط شوند. [بدین ترتیب] حق به شهر چیزی جز مفهومی انقلابی از شهروندی نیست.

^۱grassroots democracy

^۲everydayness

^۳multiple

^۴claim

^۵worldwide